

حمایت اجتماعی و بازتعریف هویت زنان همسر از دست‌داده به‌مثابه مادر:

مطالعه‌ای در منطقه عباس‌آباد و افسریه تهران

مژگان بلوری*، سهیلا علیرضائزاد**، پروین سوادیان***

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۱۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱/۳۱

چکیده

در این پژوهش در پی آن هستیم که دریابیم کسب حمایت‌های اجتماعی-خانوادگی چگونه بر بازتعریف هویت زنان «همسر از دست‌داده» تأثیر می‌گذارد؟ این پژوهش در بین زنان «همسر از دست‌داده» ساکن دو محله افسریه و عباس‌آباد، با استفاده از رهیافت نظریه داده‌بنیاد انجام شده است. ابزار گردآوری اطلاعات مصاحبه نیمه ساخت‌مند و مشاهده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که «زنان همسر از دست‌داده» پس از گذراندن دوران سوگواری و اندوه ناشی از فقدان همسر، شرایط یکسانی ندارند. کدگذاری باز به ظهور سه مقوله بیوه‌های شاد، بیوه‌های غمگین و بیوه‌های سرگردان؛ منجر شد. بیوه‌های شاد خود به زیرمقوله‌های زنان حمایت‌طلب، زنان مستقل و زنان مقاوم قابل دسته‌بندی است. زنان «همسر از دست‌داده» با قرار گرفتن در موقعیت جدید به بازتعریف هویت مادرانه خود می‌پردازند. در خلال فرآیند بازتعریف هویت، «زنان همسر از دست‌داده» در پنج پارادایم زن فناشده، زن حمایت‌طلب، زن سرگردان، زن مقاوم و زن مستقل قرار می‌گیرند. مادری بخشی اساسی از بازتعریف هویت «زنان همسر از دست‌داده» است و برخورداری از حمایت‌های خانوادگی-اجتماعی در بازتعریف هویت مادرانه زنان همسر از دست‌داده تأثیرگذار است؛ آن‌چنان‌که زنان فناشده و حمایت‌طلب را می‌توان مادران فناشده و حمایت‌طلب نامید. زنان مستقل نیز مادران مجرد (مادرانی که هویت همسر از دست‌دادگی و مادری خود را انکار نمی‌کنند) هستند. حمایت خانواده نخستین در شکل‌گیری هویت مادران حمایت‌طلب، بنیادین است.

واژه‌های کلیدی: مادری، زن همسر از دست‌داده، بازتعریف هویت، حمایت اجتماعی

* دانشجوی دکتری بررسی مسائل اجتماعی دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرمسار، گرمسار، ایران.

mozghanboolouri@gmail.com

** دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرمسار، گرمسار، ایران (نویسنده مسئول). soal802001@gmail.com

*** استادیار علوم اجتماعی دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرمسار، گرمسار، ایران. p_savadian@yahoo.com

مقدمه

در پی بروز تغییرات در ساختار فرهنگی و اجتماعی کشور، در سال‌های اخیر شاهد روند صعودی جمعیت زنان «همسر از دست‌داده» در جامعه هستیم. آمارها نشان می‌دهد که در فاصله سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۵ جمعیت این گروه از زنان از ۷/۴٪ به ۹/۵٪ افزایش یافته است. بر اساس تعریف مرکز آمار ایران «زنان همسر از دست‌داده» به دو گروه (۱) بی‌همسر بر اثر فوت و (۲) بی‌همسر در اثر طلاق، تقسیم می‌شوند. زنان «بی‌همسر در اثر فوت» همسران خود را به دلایل مختلفی از قبیل کهولت سن، بیماری، حوادث و غیره از دست‌داده‌اند. زنان «بی‌همسر در اثر طلاق» کسانی هستند که حداقل یک‌بار تجربه ازدواج و زندگی مشترک داشتند. آنان به هر دلیلی از همسر خود جدا شده‌اند و هم‌اکنون فاقد همسر هستند. این زنان در زمان انجام پژوهش مجدداً ازدواج نکرده‌اند (مایل به ازدواج نبودند یا نتوانستند ازدواج کنند). زنان همسر از دست‌داده پس از مواجهه با پدیده فقدان همسر، با چالش‌های متعددی روبرو می‌شوند؛ زیرا به‌طور معمول زن بودن در حد زیادی در خانواده و جامعه، به‌واسطه همسری و نیز مادری تعریف می‌شود (کرمانی، ۱۳۹۲: ۱۱۶).

انتظار می‌رود که برای زن همسر از دست‌داده، مادری یکی از عناصر اصلی هویت‌ساز از یک‌سو و از جمله چالش‌های اصلی زندگی از سوی دیگر، باشد. زیرا مادر بودن جنبه مهمی از زندگی زنان است و زایش و پرورش فرزند، محور اصلی زندگی زن در نظر گرفته می‌شود (ابوت و والاس، ۱۳۹۸: ۱۳۱). اصطلاح «مادران فاقد همسر» یا «مادران مجرد» گروه کثیری از زنان را در برمی‌گیرد که شامل: مادرانی که شوهرانشان فوت کرده‌اند، مادرانی که ازدواج نکرده‌اند و نیز مادرانی که از شوهرانشان طلاق گرفته‌اند، می‌شود^۱ (Cheng Sim, 2003: 95-96). اگرچه «مادری» عنصر مرکزی در

۱- منظور از مادر مجرد در این پژوهش، زنانی است که همسر خود را از دست‌داده و به‌تنهایی فرزند خود را بزرگ کرده یا بزرگ می‌کنند. آن‌ها خود را با هویت مادر مجرد معرفی می‌کنند.

تعریف هویت‌بخش بزرگی از زنان است؛ اما زنان فاقد همسر در عین بر عهده داشتن نقش مادری، با موقعیت «زن همسر از دست‌داده» نیز مواجه هستند.

انتظار می‌رود که قرار گرفتن در این موقعیت، آنان را در معرض تجربیات تازه‌ای درباره «مادری» و نقش‌های مرتبط با آن قرار دهد. یکی از چالش‌هایی که احتمالاً زنان همسر از دست‌داده با آن مواجه هستند، توانایی به‌دست گرفتن امور زندگی بدون حضور همسر یا مرد دیگری از خانواده (پدر، پدرهمسر، برادر، برادر همسر یا فرزند پسر) است. «به اعتقاد گورویچ خانواده پدیده‌ای است که هرلحظه در حال دگرگونی بوده و از فراگردهای ساخته شدن، از ساخت افتادن و بازساختی شدن برخوردار است.» (میرمحمدرضایی، ساروخانی و سرایی، ۱۳۹۶). زنان همسر از دست‌داده ناگزیرند تا بر ترس از سرپرستی زندگی به‌تنهایی غلبه کنند و بتوانند مدیریت زندگی خود را که در گذشته بر عهده همسرانشان بوده است، بر عهده گیرند (Hoonard, 2009: 756).

انتظار می‌رود که برخورداری یا عدم برخورداری از حمایت‌های اجتماعی- خانوادگی در چگونگی بازتعریف هویت مادرانه زنان همسر از دست‌داده تأثیرگذار باشد. کاستلز معتقد است که چه‌بسا هر فرد، چندین هویت داشته باشد. این کثرت برای بازنمایی خود و کنش اجتماعی، سرچشمه تناقض است. باید «خود» را از آنچه نقش و مجموعه نقش‌ها نامیده‌اند، متمایز ساخت. او معتقد است که هویت منبع معنا برای «خود» کنشگر است و به دست خود آن‌ها، از رهگذر فردیت بخشیدن ساخته می‌شود. اگرچه ممکن است هویت‌ها از نهادهای مسلط نیز ناشی شوند، اما این در صورتی است که کنشگران اجتماعی آن‌ها را درونی کنند.

گاهی تعاریف «خود» با نقش‌های اجتماعی مطابقت دارد؛ مثل وقتی که مادر بودن از نظر کنشگر مهم‌ترین «خودتعریف» باشد. اما هویت در مقایسه با نقش، منبع معنایی نیرومندتری است. زیرا دربرگیرنده فرآیندهای ساختن خویش و فردیت یافتن است. به بیان ساده، هویت سازمان‌دهنده معنا است ولی نقش، سازمان‌دهنده کارکردها است

(کاستلز، ۱۳۸۰: ۲۳). در مقایسه با گذشته، در دوران کنونی انسان‌ها به دلیل مواجهه با بحران‌های متعدد زندگی شخصی، امکان بیشتری برای بازیابی و بازتعریف خود دارند (گیدنز، ۱۳۷۸: ۵۷). از نظر گیدنز هویت شخصی نوعی خصیصه متمایز یا مجموعه‌ای از «خود» های متمایز نیست که در اختیار فرد باشد. هویت شخصی در حقیقت همان خود است که شخص آن را مورد تأمل قرار داده و آن را به‌منزله بازتابی از زندگی‌نامه‌اش می‌پذیرد. هویت به معنای تداوم فرد در زمان و مکان است. هویت شخصی عبارت است از همین تداوم، اما به‌صورت بازتاب تفسیری که شخص از آن به عمل آورده است (گیدنز، همان: ۸۲-۸۱).

به تعبیر گیدنز نحوه زندگی افراد و تغییراتی که در جریان زندگی خود تجربه می‌کنند، باعث شکل‌گیری تفسیرهای جدید از «خود» برای انسان می‌شود. زنان همسر از دست‌داده با طلاق یا فوت همسر، با چالش بازتعریف هویت خود به‌عنوان یک زن مواجه هستند. آن‌ها ویژگی همسر بودن را از دست می‌دهند؛ اما احتمالاً مادری باقی می‌ماند. انتظار می‌رود که زنان همسر از دست‌داده در جریان مواجهه با پدیده فقدان همسر، با احساسات و تجربیات جدیدی در ارتباط با هویت مادری خود مواجه شوند؛ و این امر بر چگونگی بازتعریف هویت جنسیتی آنان تأثیرگذار باشد. بر این اساس مهم است که بدانیم حمایت‌های اجتماعی - خانوادگی چگونه بر بازتعریف هویت مادرانه زنان همسر از دست‌داده تأثیر می‌گذارد؟

پیشینه پژوهش

پژوهش‌هایی که تاکنون درباره مادری زنان همسر از دست‌داده انجام شده است، عموماً با رویکرد رفاه اقتصادی و چگونگی حمایت دولت‌ها از زنان فاقد همسر دارای فرزند، انجام شده است. در این پژوهش‌ها کمتر به موضوع هویت و نحوه شکل‌بندی هویت

مادران فاقد همسر پرداخته شده است. کوتوال^۱ و پرآب هاگر^۲ (۲۰۱۹) مشکلات اقتصادی را مهم‌ترین فشار روانی و عامل کاهش توان مدیریت مسئولیت و برنامه‌ریزی برای زندگی آینده فرزندان مادران فاقد همسر می‌نامند.

ایوانز^۳ (۲۰۱۶) به موضوع حمایت اجتماعی از مادران مجرد پرداخته است. او مشکلاتی را که مادران مجرد با آن مواجه هستند، بدین شرح طبقه‌بندی می‌کند: (۱) سرپرستی فرزندان، (۲) درآمد پایین، (۳) مشکلات تحصیلی فرزندان.

چاکراواری^۴ (۲۰۱۳) به مشکلات زنان فاقد همسر در عرصه اشتغال پرداخته و نتیجه گرفته است که هنجارهای اجتماعی تأییدکننده رفتار زنان فاقد همسر، تحت تأثیر اعتقادات و مادر بودن آنان است. این هنجارهای اجتماعی از نظام فرهنگی پدرسالارانه حاکم بر جامعه تأثیر می‌پذیرد.

دوال^۵ (۲۰۱۱)، به تأثیرات رفاه اقتصادی بر زنانی که شوک بیوه شدن را متحمل شده‌اند و نیز بر فرزندان آنان در کشور مالی پرداخته است. دوال معتقد است که «زنان بیوه دارای فرزند» از منظر اقتصادی و حمایت‌های اجتماعی چندان مورد توجه نیستند.

همتی و کریمی (۱۳۹۷) عمده‌ترین مشکلات زنان مطلقه را سرپرستی فرزندان، بدون بهره‌مندی از حمایت همسر می‌دانند. غیاثوند و عرب خراسانی (۱۳۹۷) معتقدند که وجود فرزندان در درک زنان از جدایی و کنش عملی در این مسیر تأثیرگذار است.

خسروان و همکاران (۱۳۹۲) تصمیم زنان فاقد همسر برای سرپرستی از فرزندان را نوعی تصمیم‌گیری برای داشتن هویت «از خودگذشتگی» یا «اجتماع‌گرا» نامیدند.

-
1. Nhdhi Kotwal
 2. Bharti Prabhaker
 3. Martin Evans
 4. Uma Chakravarti
 5. Dominique Van De Walls

حساسیت نظری

برای نیل به پاسخی مناسب برای پرسش آغازین- در هنگام رجوع به واقعیت- لازم است به مبانی نظری رجوع کرد. با توجه به پیچیدگی پرسش، لازم است چند مفهوم عمده مورد بررسی قرار گیرد که به شرح ذیل، قابل طرح است.

الف) مادری

درباره مادری دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد که می‌توان آن‌ها را به دو گروه کلی طبقه‌بندی کرد:

۱. گروه اول مادری را امری ذاتی می‌داند و آن را تحت تأثیر فیزیولوژی جسمی زنان تعریف می‌کند. به نظر می‌رسد عمدتاً اندیشمندان کلاسیک از افلاطون تا ریو این رویکرد را به نمایش می‌گذارند. آنان معتقدند که نقش‌های اجتماعی و همچنین خانوادگی اموری هستند که از طبیعت زندگی بشری سرچشمه می‌گیرند و خدشه‌ناپذیر هستند. بر این اساس از منظر این اندیشمندان حضور مرد در عرصه‌های اجتماعی و فرزندآوری و نقش و احساسات مادرانه، امری ذاتی و طبیعی برای زنان است (ذکایی، ۱۳۸۶: ۷۶).

۲. گروه دوم احساسات مادری را تنها محدود به فیزیولوژی زن نمی‌داند؛ بلکه آن را نوعی برساخت اجتماعی تلقی می‌کنند. این گروه از اندیشمندان از ابعاد متفاوتی به مادری می‌نگرند. برخی از مهم‌ترین این رویکردها عبارت‌اند از:

• مادری به‌مثابه رسیدن به کمال: در این رویکرد مادری به‌عنوان یکی از راه‌های رسیدن زن به کمال تلقی می‌شود. دویچ از مادری تعبیری متفاوت از دوبوار ارائه می‌کند. او به تمایل زن به مادر شدن اهمیت زیادی داده است. دویچ اعتقاد دارد که زن از طریق مادری به بهترین نحو کمال می‌پذیرد، اما مشروط به آن‌که این وظیفه را آزادانه به عهده گرفته باشند (همان: ۳۹۹). مادر بودن مشغله‌ای تمام‌وقت برای زنان به شمار می‌آید و

تصور می‌شود که زنان به‌طور طبیعی از عهده آن برمی‌آیند و از انجامش لذت وافر می‌برند و زنان را مسئول تربیت و نظارت بر فرزندان می‌دانند (ابوت، ۱۳۹۸: ۱۳۱).

• مادری به‌مثابه حصار تن: گروهی از اندیشمندان، «مادری» را نوعی محدودیت جسمی برای زن تلقی می‌کنند و مادر شدن را اسارت ناشی از فیزیولوژی می‌دانند. دوبوار معتقد است که «غریزه مادری» وجود ندارد. رفتار مادر از طریق مجموعه شرایط و نحوه پذیرش این شرایط توجیه می‌شود. این شرایط بسیار متغیر است (دوبوار، ۱۳۸۵: ۳۸۳). دوبوار معتقد است برخی از مادران قادر به تحمل دوری فرزند نیستند؛ از هرگونه لذت، از هرگونه زندگی شخصی، چشم می‌پوشند. این امر به آنان اجازه می‌دهد که سیمای قربانی به خود بگیرند؛ و از این فداکاری‌ها، این حق را کسب می‌کنند که به انکار استقلال فرزند پردازند (همان: ۳۹۰).

• مادری به‌مثابه مانعی برای حضور زن در عرصه‌های اجتماعی: نگاه فریدان به مادری و روابط مادر با فرزندان تحت تأثیر نگاه او به اشتغال زنان و حضور آنان در عرصه‌های عمومی جامعه است. او از حضور دائمی زنان در خانه تعبیر «مشکل بی‌نام» دارد و این حضور در کنار فرزندان را «هم‌زیستی» می‌نامد. او این هم‌زیستی را مخرب تلقی می‌کند که به جزئی از «رازوری زنانه» بدل شده و فرآیندی تدریجی است. از نظر او زنان فاقد هویت شخصی بوده و درک ضعیفی از خود دارند (فریدان، ۱۳۹۴: ۲۷۷-۲۷۸). بر این اساس مادری و همسری هویت زنانه را می‌سازد و احتمالاً «زن همسر از دست‌داده» با چالش هویتی جدی مواجه است.

• مادری به‌مثابه بازتولید روابط خانوادگی در جامعه: چودروف هویت مادری زنان را ناشی از نوعی بازتولید می‌داند که در خانواده شکل می‌گیرد. به اعتقاد چودروف زنان در مقام مادران، دخترانی بار می‌آورند که دارای توانایی‌های مادری و میل به مادر شدن هستند. این توانایی‌ها و نیازها در نفس رابطه مادر-دختری ساخته می‌شود و رشد می‌کند. در مقابل، زنان در مقام مادران (و مردان در مقام غیرمادر) پسرانی بار می‌آورند که توانایی‌ها و نیازهای آنان به تغذیه و تربیت و بزرگ کردن کودکان به‌طور منظم

محدود می‌شود. تقسیم‌کار خانوادگی و جنسی که در آن زنان مادرند و بیش از مردان درگیر روابط بین شخصی و عاطفی هستند، در پسران و دختران باعث ایجاد تقسیم توانایی‌های روان‌شناختی می‌شود که آنان را به سمت بازتولید این تقسیم‌کار جنسی و خانوادگی هدایت می‌کند. زنان کم‌وبیش خواهان مادری هستند و با مادر بودن ارضا می‌شوند؛ و با همه تضادها و تعارض‌ها در مادر بودن موفق بوده‌اند (کاستلز، ۱۳۸۹: ۲۷۶).

بدین ترتیب مادری هویت و موقعیتی زنانه است که در خانواده رخ می‌دهد. ازدواج و حضور مرد (همسر) برای محقق شدن آن ضروری است. بدین ترتیب زنان همسر از دست‌داده، در عین مواجهه با پیامدهای موقعیت مادری، عملاً از حضور مرد بی‌بهره هستند. شاید برخی از «زنان همسر از دست‌داده» در این شرایط خود را دارای توانایی‌های لازم برای ایفای این نقش ندانند. همچنین شاید برخی از زنان بر این باور باشند که برای ایفای نقش مادری به حضور همسر نیاز ضروری ندارند.

ب) هویت جنسیتی

هویت جنسیتی احساس فرد نسبت به خود به‌عنوان مرد یا زن (در مواردی محدودی هردو) است. هویت جنسیتی مفهومی فراتر از جنبه آناتومیک فرد را در برمی‌گیرد و شامل آگاهی درونی و تعابیر بیرونی فرد از جنس خود است. دیدگاه‌های جدیدتر معتقدند که هویت جنسیتی در ارتباط با واکنش‌های اجتماعی در برابر فرد، ساختار اجتماعی و انتظارات فرهنگی از ایفای نقش فرد در جامعه شکل می‌گیرد (Martin & Dinella, 2001:602). هویت جنسیتی به معنای درک شخصی فرد از مرد یا زن بودن، است. این جنبه از هویت، به‌شدت در ارتباط با نقش‌های جنسیتی است که به‌عنوان هنجارهای مشخص در جامعه برای فرد تعریف می‌شود (Ghosh, 2015: 1).

دیدگاه‌های متفاوتی درباره نحوه شکل‌گیری هویت جنسیتی وجود دارد که برخی از مهم‌ترین این دیدگاه‌ها در ذیل مورد بحث قرار می‌گیرد. از نظر جنکینز جنسیت یکی از پایدارترین و فراگیرترین مضمون‌های تعیین هویت در تاریخ انسان است. جنسیت

هم فردی و هم جمعی است و از این بابت می‌تواند متمایز باشد. اگرچه تمامی هویت‌های انسان- اعم از فردی یا جمعی، قطعاً تعاملی‌اند. هر جنسیت عبارت است از محل برخورد یک نسبت پایه از تفاوت و یک نسبت پایه از شباهت. در ساخت نهادی جهان انسان و پاداش‌ها و جزای‌های آن، جنسیت افراد به دلیل عضویت آن‌ها در یک مقوله جمعی از لحاظ تعاملی تا حد زیادی واقعی می‌شود. از طرف دیگر جنسیت (که ریشه در تفاوت‌های جنسی دارد)، در مرکز دیدگاه جسمانی از خویشتن و وجه درونی دیالکتیک تعیین هویت فردی قرار دارد. از نظر جمعی اشتراک در تجربیات یکسان زندگی، که ممکن است قویاً جسمانی باشند، نیز این امکان را برای جنسیت فراهم می‌آورد که اصلی از شکل‌گیری گروهی باشد. این وجه درونی تعیین هویت جمعی است (جنکینز، ۱۳۹۶: ۹۸).

تعیین هویت‌های اولیه خویشتن و جنسیت از دیگر هویت‌ها خیلی مقاوم‌ترند. اگرچه نمی‌توان انسان بودن را به جنسیت تقلیل داد و این دو هویت از هم متمایزند اما هویت جنسیتی بسیار زود کسب می‌شود؛ بسیار مهم و در حد زیادی جسمانی است که با خویشتن انسانی فرد در پیوندی متقابل قرار می‌گیرد (همان: ۱۰۲). سیمون دوبوار نگاه نسبتاً متفاوتی به شناخت زن از خود دارد. او می‌گوید: «زن در بطن اجتماعی که خود عضو آن است؛ بر زنانگی خود شناخت پیدا می‌کند.» (دوبوار، ۱۳۸۵: ۹۴) گیلیگان معتقد است که زنان در شیوه نگرش وضعیت سنتی‌تری نسبت به مردان دارند؛ که این امر زن را بیشتر پایبند به روابط مراقبت‌کنندگی می‌کند. بینش‌های زنان درباره خودشان بر پایه برآوردن موفقیت‌آمیز نیازهای دیگران است و نه بالیدن به موفقیت‌ها و پیشرفت‌های فردی (گیدنز، ۱۳۸۷: ۱۸۷).

ج) بازتعریف هویت

جنکینز تعبیر وان‌گنپ^۱ را در زمینه بازتعریف هویت می‌پذیرد. بر اساس ایده‌های وان‌گنپ (۱۹۶۵) امروز یک اجماع نسبتاً جاافتاده وجود دارد که انسان‌ها زندگی را

1. Van Genp

به صورت گذار از یک هویت به هویت دیگر سپری می‌کنند. این گذارها کمابیش تشریفاتی هستند و یک صورت تقریباً سه‌بخشی دارند (لیچ، ۱۹۷۶: ۷۹-۷۷؛ موریس ۱۹۸۷: ۲۴۶-۲۶۳ به نقل از جنکینز، ۱۳۹۶). آن صورت سه‌بخشی یک پدیده عمومی ساختاری نیست، بلکه صرفاً از لحاظ منطقی و موقعیتی بامعنا است. این صورت سه‌بخشی را بدین شرح می‌توان توضیح داد:

۱. نخست جدایی از حالت یا هویت کنونی؛

۲. گذار (یا حالتی از برزخ که می‌تواند مبتنی بر یک مجموعه نمادین مربوط به

مرگ باشد)؛

۳. در نهایت ادغام در اجتماع با حالت یا هویت جدید (جنکینز، ۱۳۹۶: ۲۲۸).

به زعم گیدنز بازتابندگی «خود» مداوم و همه‌گیر است و در هر لحظه، یا دست‌کم در فواصل زمانی منظم، فرد باید برحسب اتفاقاتی که رخ داده است، به نوعی بازپرسی از خود، مبادرت ورزد. با شکل‌گیری یک رشته پرسش‌های آگاهانه، فرد عادت می‌کند که از خود بپرسد چگونه می‌توانم از لحظه کنونی برای دگرگونی خویشتن استفاده کنم؟ تحقق یافتن خویشتن را به تعادل بین فرصت‌جویی و خطر کردن تعبیر می‌کنند. رها کردن گذشته و به یاری تکنیک‌های گوناگون از قید عادات عاطفی آزاردهنده خلاص شدن، فرصت‌های متنوعی برای توسعه شخصیت پدید می‌آورد (گیدنز، ۱۳۸۷: ۱۱۴-۱۱۲).

به تعبیر گیدنز، جریان زندگی متشکل از یک رشته «گذرگاه»‌ها است. فرد قاعداً باید این گذرگاه‌ها را پشت سر بگذارد ولی این عبور لزوماً همراه با آئین‌های رسمی نهادینه شده نیست. این گونه نقل و انتقال‌ها باخت‌هایی را در بردارد (و همچنین بعضی بردهای بالقوه) و این گونه باخت‌ها را - مثلاً در مورد طلاق - باید سوگوارانه پذیرفت. به خصوص اگر قرار باشد که تحقق یافتن خویشتن را در طول زندگی همچنان ادامه دهیم. گذرگاه‌های زندگی برجستگی و ضرورت بیشتری به کنش‌های متقابل بین خطرهای احتمالی و فرصت‌های جدید می‌بخشند. خاصه هنگامی که این تغییرات به دست همان شخصی صورت گرفته باشد که باید پیامدهای آن را تحمل کند. اقدام

به‌نوعی نقل‌وانتقال یا تغییر مهم در زندگی، ترک خانه، انتخاب یک شغل جدید، مواجهه با بیکاری، ایجاد نوعی ارتباط یا خویشاوندی جدید، همه و همه به معنای پذیرفتن آگاهانه خطرهای احتمالی به‌قصد دستیابی به فرصت‌های تازه‌ای است که بحران‌های شخصی در برابر انسان قرار می‌دهند (گیدنز، ۱۳۸۷: ۱۱۷).

د) حمایت اجتماعی

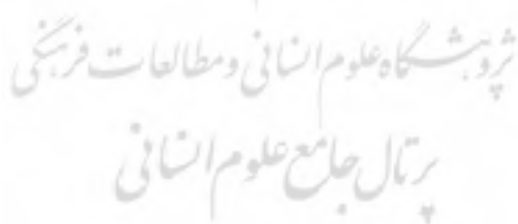
حمایت اجتماعی^۱ منابع مادی و معنوی است که شبکه روابط اجتماعی برای فرد، فراهم می‌کند تا برای غلبه بر سختی‌ها از آن بهره‌مند شود. حمایت اجتماعی اشکال گوناگونی دارد: دریافت حمایت برای انجام وظایف روزانه و یا حمایت مالی در هنگام بیماری و نیاز، هم‌فکری گرفتن زمانی که فرد در موقعیت دشواری قرار دارد، مراقبت و همدلی در بحران‌های عاطفی که فرد با آن مواجه می‌شود (Glanz & Rimer, 2008: 193). به نظر می‌رسد که زنان در جریان قرارگرفتن در موقعیت «زن همسر از دست‌داده» بر اساس شرایطی که در آن قرار دارند با چالش‌ها و تجربیات جدیدی مواجه می‌شوند که موجب بازتعریف هویت زنانه و مادرانه آنان می‌شود. با مرور مبانی نظری و تعمق در یافته‌های پژوهش برای پاسخ‌گویی به پرسش آغازین سؤالات زیر مطرح شد. نحوه مواجهه زنان همسر از دست‌داده با فقدان همسر چگونه بر هویت مادری آنان تأثیر می‌گذارد؟ برخورداری از حمایت اجتماعی زنان همسر از دست‌داده چگونه بر بازتعریف هویت مادری آنان تأثیر می‌گذارد؟

روش پژوهش

پاسخ به پرسش آغازین، بر اساس مدل ۷ مرحله‌ای گلیزر و اشتراوس، از گردآوری داده‌ها و فرایند کدگذاری در نظریه داده بنیاد^۲ انجام شده است (گلیزر و اشتراوس،

1. Social support
2. Grounded Theory

۱۳۹۲). ابزار پژوهش مصاحبه نیمه ساخت‌یافته سیر زندگی و مشاهده بود. مشارکت‌کنندگان در این پژوهش شامل ۲۱ زن همسر از دست‌داده که در دو محله افسریه (منطقه ۱۵ شهر تهران) و عباس‌آباد (منطقه ۶ شهر تهران) ساکن بودند، می‌شود.^۱ این پژوهش در آغاز با بهره‌گیری از روش نمونه‌گیری هدفمند آغاز شد و به تدریج با مشخص شدن مقولات و شکل‌گیری پارادایم‌ها، به نمونه‌گیری تئوریک پرداخته شد. مشارکت‌کنندگان شامل زنان همسر از دست‌داده در گروه‌های مختلف سنی، شغلی، تحصیلی است. زنان همسر فوت‌شده و مطلقه مشارکت‌کننده، از نظر تعداد به‌طور مساوی در نمونه وارد شدند. شایان‌ذکر است که، مدت‌زمان از دست دادن همسر در بین مشارکت‌کنندگان از حداقل ۱ تا حداکثر ۳۰ سال بود. مصاحبه‌ها در فاصله پاییز ۱۳۹۷ تا اوایل زمستان ۱۳۹۸ انجام شد. مشخصات مشارکت‌کنندگان در جدول ۱ درج شده است.



^۱ - دلایل انتخاب این دو منطقه بدین شرح است: الف- با توجه به داده‌های آماری سال ۱۳۹۹ این دو منطقه جزو مناطقی بودند که، دارای بالاترین آمار زنان فاقد همسر در شهر تهران هستند. ب- پژوهشگران در این دو منطقه، به دلایل شغلی به «زنان همسر از دست‌داده» که به مشارکت در پژوهش تمایل داشته باشند و همچنین اطلاعات درست و دقیق در اختیار پژوهشگران قرار دهند، دسترسی داشتند. ج- همچنین زنان ساکن در این دو منطقه، معمولاً از منظر دسترسی به منابع اقتصادی در شرایط متفاوتی قرار دارند.

جدول ۱- مشخصات^۱ جمعیت شناختی مشارکت‌کنندگان پژوهش به ترتیب مصاحبه

ردیف	نام	سن	تحصیلات	شغل	تعداد فرزند	محل سکونت	علت فقدان همسر	مدت فقدان همسر (به سال)
۱	معصومه	۳۹	سیکل	پرستار سالمند	۱ فرزند	عباس‌آباد	طلاق	۴
۲	بتول	۶۱	ششم ابتدایی	خدمتگذار مدرسه	۳ فرزند	افسریه	فوت	۳۰
۳	مرجان	۴۶	کارشناسی	مالک آموزشگاه آرایشگری	۲ فرزند	عباس‌آباد	طلاق	۱۰
۴	منیژه	۴۸	دیپلم	آرایشگر	۲ فرزند	عباس‌آباد	طلاق	۳
۵	فاطمه	۴۵	ابتدایی	خانه‌دار	۳ فرزند	افسریه	فوت	۶
۶	مریم	۳۹	دیپلم	طراح طلا و جوهر	۱ فرزند	افسریه	طلاق	۴
۷	فرشته	۳۵	سیکل	خانه‌دار	۲ فرزند	افسریه	فوت	۵
۸	رقیه	۵۹	ششم ابتدایی	خانه‌دار	۵ فرزند	افسریه	فوت	۱۵
۹	لیلا	۴۰	کارشناسی	خانه‌دار	۱ فرزند	عباس‌آباد	طلاق	۴
۱۰	سارا	۳۷	کارشناسی ارشد	خانه‌دار	فاقد فرزند	عباس‌آباد	طلاق	۸
۱۱	اکرم	۷۰	بی‌سواد	خانه‌دار	۴ فرزند	افسریه	فوت	۱۰
۱۲	رؤیا	۳۹	کارشناسی	مالک آتلیه	۲ فرزند	عباس‌آباد	طلاق	۷
۱۳	الهام	۳۷	کارشناسی	کارمند	۱ فرزند	عباس‌آباد	طلاق	۱۳
۱۴	زهرا	۲۹	دیپلم	کارمند	فاقد فرزند	افسریه	طلاق	۲

۱- برای حفظ حریم خصوصی مشارکت‌کنندگان، کلیه اسامی به‌کاررفته در جدول، مستعار است. در معرفی شغل نیز تلاش شده است تا گمنامی حفظ شود.

۱۵	اشرف	۵۳	کارشناسی	بازنشسته	۲ فرزند	افسریه	طلاق	۱
۱۶	پروین	۶۰	کارشناسی	بازنشسته	۱ فرزند	عباس‌آباد	فوت	۲۲
۱۷	صدیقه	۴۴	کارشناسی	خانه‌دار	فاقد فرزند	افسریه	طلاق	۷
۱۸	ناهید	۴۲	سیکل	خانه‌دار	۲ فرزند	افسریه	فوت	۱
۱۹	آزاده	۴۰	دانشجوی دکترا	کارمند	۱ فرزند	عباس‌آباد	طلاق	۱۰
۲۰	نسرین	۳۵	زیر دیپلم	خانه‌دار	۱ فرزند	افسریه	فوت	۱۲
۲۱	شمیم	۴۰	دانشجوی دکتری	کارمند	فاقد فرزند	عباس‌آباد	طلاق	۱۱

شکل‌گیری مفاهیم، مقولات، پارادایم‌ها و نهایتاً گزاره‌های تئوریک به‌دست‌آمده در این پژوهش حاصل کدگذاری باز، کدگذاری محوری و کدگذاری انتخابی است (ازکیا و جاجرمی، ۱۳۹۰: ۹۲-۹۳). شایان‌ذکر است که از کدگذاری باز ۶۷۵ مفهوم به دست آمد. پس از تعمق و تدقیق در کدهای باز متداخل و متشابه، ۱۰۰ زیرمقوله استخراج شد. در مرحله کدگذاری محوری از طریق مقایسه مشابتهای معنایی ۳۷ مقوله شناسایی شد. از طبقه‌بندی و مقایسه مقوله‌ها، سه مقوله اصلی استخراج شد. در مرحله بعدی فرایند یکپارچه‌سازی مقوله‌های اصلی انجام شد و به مقوله هسته‌ای (ایده اصلی) پژوهش که شکل‌بندی هویت جنسیتی زنان فاقد همسر بود، رسیدیم. نظر به عوامل و زمینه‌هایی که در زندگی مشارکت‌کنندگان تأثیرگذار بود به الگوهای پارادایمی پژوهش، دست‌یافتیم و عوامل علی، مداخله‌گر، زمینه‌ای و استراتژی‌ها در پارادایم‌ها شناسایی شد. با توجه به حجم مفاهیم، زیر مقوله‌ها و مقوله‌ها امکان ارائه همه آنان ممکن نیست ازاین‌رو نمونه‌ای از کدگذاری که منجر به تولید مقوله‌ها شد در جدول ۲ آمده است.

جدول ۲- نمونه کدگذاری محوری

مفهوم	زیر مقوله	مقوله	نوع مقوله
معرفی خود در جامعه با هویت زن مطلقه	پذیرش موقعیت زن فاقد همسر	عدم انکار هویت زن فاقد همسر	استراتژی
داشتن شغل مناسب	تأثیر اشتغال	اشتغال	عوامل علی
داشتن مدرک تحصیلی دانشگاهی	تحصیلات بالا	سرمایه فرهنگی	
شرایط اقتصادی مناسب	پایگاه اقتصادی نسبتاً فرادست	سرمایه	
داشتن حمایت خانواده نخستین	روابط خانوادگی	برخورداری از حمایت خانواده	عوامل زمینه‌ای
داشتن شبکه دوستانه با روابط عمیق	روابط دوستانه عمیق	شبکه ارتباط دوستانه عمیق	عوامل مداخله‌گر
عدم انکار هویت مادری و تلقی وجه مادری به‌مثابه قدرت	وجه مادری	بازتعریف هویت مادر مجرد	پیامد

برای اطمینان از صحت داده‌ها و نیل به اعتبار و پایایی، مراجعه‌های مکرر به مشارکت‌کنندگان در محل کار و زندگی انجام شد و یافته‌های نهایی پژوهش با مشارکت‌کنندگان مطرح شد و صحت یافته‌ها از طرف آنان مورد تأیید قرار گرفت. همچنین با صاحب‌نظران و کارشناسان این حوزه، مصاحبه‌هایی برای کسب اطمینان از صحت داده‌ها به عمل آمد. شایان‌ذکر است که اگرچه این پژوهش ادعایی درباره تعمیم یافته‌ها ندارد، اما تلاش شده است تا به معیارهای انتقال‌پذیری در روش کیفی نزدیک شویم. از آنجاکه رعایت اصول اخلاقی در پژوهش برای پژوهشگر یک وظیفه است، در جریان پژوهش تلاش شد تا به کدهای اخلاقی توجه کافی مبذول شود. در انجام کلیه مصاحبه‌ها، لازم است موافقت مشارکت‌کننده در نظر گرفته شود (علیرضائزاد، ۱۳۹۶: ۱۶۶). افرادی که در این پژوهش مشارکت کردند، از اهداف پژوهش آگاهی داشتند.

پژوهشگر رضایت آنان را پیش از مشارکت آنان در پژوهش، به دست آورد. همچنین در جریان تحلیل داده‌ها کوشیدیم تا از هرگونه دخل و تصرف در یافته‌های پژوهش پرهیز شود.

یافته‌های پژوهش

نتایج حاصل از پژوهش نشان داد که زنان متأهل با از دست دادن همسر، مرحله اندوه و سوگواری را پشت سر می‌گذارند و گذراندن این مرحله وجه اشتراک تمام آنان است. اما آنچه که زنان فاقد همسر را از هم متمایز می‌کند مکانیسم جایگزینی آنان در موقعیت «زن همسر از دست‌داده» است. این امر تحت تأثیر موقعیت اجتماعی، شرایط خانوادگی، برخورداری از حمایت‌های اجتماعی، دسترسی و کنترل منابع مادی و غیرمادی که در اختیار زن قرار دارد و نیز وجه مادری آنان است.



نمودار ۱- روند جایگزینی شدن زن متأهل در موقعیت زن فاقد همسر

با توجه به یافته‌ها و نتایج حاصل از کدگذاری باز، سه مقوله اصلی بیوه‌های شاد (راضی)، بیوه‌های غمگین و بیوه‌های سرگردان، شناسایی شد. برخی از این مقولات دارای زیرمقولاتی هم هستند. نکته مهم آن است که مادری در نزد تیپ‌های مختلف «زنان همسر از دست‌داده» متفاوت است. این مقولات و ربط آن با حمایت‌های اجتماعی در ذیل موردبحث قرار می‌گیرد.

۱. بیوه‌های شاد (راضی)

گروهی از زنان فاقد همسر از قرارگرفتن در موقعیت «زن همسر از دست‌داده» ناراضی نیستند و احساس رضایت از «خود» و زندگی دارند. در بین بیوه‌های شاد وجوه اشتراک و تفاوت‌هایی مشاهده می‌شود. بیوه‌های شاد را می‌توان در سه زیرگروه مشاهده کرد.

- بیوه‌های شاد حمایت‌طلب

این گروه از زنان عمدتاً به لحاظ اقتصادی و اجتماعی زنان مستقلی نیستند و با بهره‌گیری از حمایت‌های همه‌جانبه اطرافیان (اغلب پدر و مادر) زندگی خود را می‌گذرانند. زنان حمایت‌طلب از عدم استقلال ناراضی نیستند و امکان برخورداری از حمایت خانواده را به‌مثابه فرصت تلقی می‌کنند. شایان‌ذکر است که استفاده از مفهوم حمایت‌طلب تنها معطوف به حمایت اقتصادی نمی‌شود. آنان حمایت‌های عاطفی خانواده را جایگزین حمایت‌های دوستانه می‌کنند و درصدد برقراری روابط دوستانه عمیق و پایدار نیستند. مریم، ۳۹ ساله، مطلقه، دارای یک فرزند و شاغل است. او تا سطح دیپلم تحصیل کرده است. در زمینه برخورداری از حمایت خانواده می‌گوید:

«خدا رو شکر من حمایت خانواده رو دارم، مادرم، پدرم و برادرم اهل حمایت هستن. مواظبن که من به چی نیاز دارم، کجا میخوام برم، احتیاج به همراهی دارم یا نه. حالا به نوبه خودشون کمک‌های کوچکی هم میکنن.»
ناهید در این زمینه می‌گوید: «چند ماه اولی که شوهرم فوت شده بود من خیلی مشکل اقتصادی داشتم تا بتونم روی پای خودم وایسم اون موقع خانواده‌ام همه جوهره چه اقتصادی و چه روحی از من و بچه‌هام حمایت کردن در اون

مدت ما هیچ کم و کسری نداشتیم.»

نکته مهم این است که زنان حمایت‌طلب علاوه بر بهره بردن از حمایت اقتصادی، از حمایت‌های اجتماعی و عاطفی خانواده نیز برخوردارند. فرشته در مورد نوع روابط خود با خانواده‌اش می‌گوید:

«من خانواده‌ای دارم که تمام نیازهای من رو برطرف می‌کنن و من از نظر عاطفی اشباع می‌شم. به هرکس که می‌گم من بعد از فوت شوهرم بدون خانواده‌ام هیچ جا نرفتم تعجب می‌کنن. من هیچ کاری رو بدون خانواده‌ام مخصوصاً خواهرم انجام نمی‌دم.»

بیوه‌های شاد حمایت‌طلبی که در این پژوهش با آنان مواجه شدیم، همگی دارای فرزند بودند. به‌گونه‌ای که به نظر می‌رسد یکی از ویژگی‌های این گروه از زنان، مادر بودن آنان است. در بین زنان مشارکت‌کننده در پژوهش که در گروه زنان حمایت‌طلب قرار می‌گرفتند، زن فاقد فرزند مشاهده نشد. به نظر می‌رسد که مادر بودن به زندگی آنان معنای خاصی داده و تداوم زندگی برای آنان با محوریت فرزند معنا می‌شود. در جریان مصاحبه‌ها، بیوه‌های حمایت‌طلب اشاره می‌کردند که داشتن فرزند و مادر بودن برای آنان به‌مثابه هدف و امید برای تداوم زندگی است. آنان حضور فرزندان را به‌مثابه توجیهی برای دریافت حمایت از خانواده نخستین عنوان می‌کردند؛ به‌رغم اینکه عموماً فرزندان را حامی خود می‌دانستند. آنان درعین‌حال برای برطرف کردن نیازهای فرزندان از خانواده حمایت می‌گیرند و در عین پشتیبانی از فرزندان از حمایت آنان نیز برخوردار می‌شوند. دریافت حمایت از فرزندان برای بیوه‌های شاد حمایت‌طلبی که در رده‌های پایین‌تر سنی قرار داشتند، غالباً به معنای حمایت عاطفی بود. اما برای زنانی که در رده‌های سنی بالاتری قرار داشتند مفهوم حمایت اقتصادی را هم در برمی‌گرفت. مریم در این زمینه می‌گوید:

"فرزندم دلیلی برای ادامه زندگی است و بیشتر از این‌که من مراقب دخترم

باشم او مراقب من است."

بیوه‌های شاد حمایت‌طلب درحالی‌که تمایل به بازگشت به دوران مجرد و عضویت در خانواده نخستین و برخورداری از امکانات خانواده نخستین دارند، اما مادر بودن خود را انکار نمی‌کنند. به نظر می‌رسد که فرزند برای آنان به‌مثابه رهاوردی از دوران تأهل است. مشارکت‌کنندگانی که در این پژوهش در گروه بیوه‌های شاد حمایت‌طلب قرار دارند، تمایل چندانی به ازدواج مجدد نداشتند و برخورداری از حمایت عاطفی و اقتصادی خانواده نخستین و فرزندان را برای ادامه زندگی خود کافی می‌دانستند. تمایل به دریافت حمایت عاطفی و اقتصادی از خانواده و جایگزین کردن خانواده بر روابط اجتماعی از ویژگی‌های بارز این گروه از زنان همسر از دست‌داده است. در بررسی ساختار سنی بیوه‌های حمایت‌طلب رده‌های سنی مختلفی مشاهده شد.

- بیوه‌های شاد استقلال‌طلب

گروه دیگری از زنان همسر از دست‌داده که پس از فوت همسر یا جدایی از او به‌طور نسبی به ثبات و رضایت دست یافتند، «بیوه‌های شاد استقلال‌طلب» هستند. این گروه پس از خروج از موقعیت زن متأهل و سپری کردن دوران اندوه و سوگواری ناشی از فقدان همسر، معمولاً به دلیل در اختیار داشتن سرمایه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نسبتاً بالا، به موقعیت پایداری رسیده‌اند. آنان در شرایط جدید اجتماعی توان ادامه زندگی و گذران زیست روزمره خود و فرزندان‌شان را دارند، این امر عامل نیل به استقلال در زندگی آنان شده است. مرجان مالک و مدیر یک آموزشگاه آرایشگری و از شوهرش جداشده است. مرجان درباره شغلش می‌گوید:

«بعد از به دنیا اومدن پسر من مشغول کار شدم و همسر من مریض شد. تو موثر مثانه گرفت و هر سه ماه یک‌بار عمل مثانه می‌شد. این مسئله فکر کنم چهار سال طول کشید. بیمارستان بردن و مخارج بیمارستان، همیشه بیمارستان خصوصی عمل می‌شد؛ اون موقع خیلی سنگین بود. هر سه چهار ماه یک‌بار هفت، هشت میلیون هزینه جراحی و اتاق عمل می‌دادیم. این مسئله به من یک‌کمی قوت داد که مجبور شدم یک‌ذره مستقل‌تر عمل کنم. وقتی از هم جدا

شدیم برام سخت نبود. چون من از قبل مسئولیت داشتم.»

آزاده که دانشجوی دکترا است در زمینه موقعیت شغلی خود می‌گوید:

«محیط من به‌هرحال یک محیط دست‌چین شده و ایزوله‌ای است، چون من

همیشه شغل خوب داشتم از نظر پایگاه اقتصادی خوب بودم.»

تلقی زنان استقلال‌طلب از مادری، صرف‌نظر از مسئولیت‌هایی که این نقش به همراه دارد، به‌مثابه یک افتخار است. آنان از مادر بودن رضایت کامل دارند. آزاده که مادر بودن را برای خود یک عامل ایجادکننده قدرت می‌داند، در این باره می‌گوید: «هویت غالب من مادر مجرد است. و از یکجایی به بعد برای اینکه من بخوام به خودم برای این روایت صدا بدم من این مادر مجرد بودن رو گذاشتم جلو و راحت به همه می‌گم جدا شدم و بچه دارم، در عینی که دارم کار می‌کنم، درس می‌خونم. من بچه داشتم و بچه برای من یک نقطه قوت بود. یادمه که یک روز خیلی حالم بد بود. خیلی اتفاقی رفتم مشاوره یک خانم مشاوره بود که به من گفت برو امشب بچه‌ات رو بغل کن و کنارش بخواب و احساس کن یک موجود زنده‌ای در کنار تو داره زندگی می‌کنه و به تو نگاه می‌کنه و تو رو دوست داره و من اینکار رو کردم و برام خیلی آرامش بخش بود.»

در مطالعه تجربیات زیسته بیوه‌های استقلال‌طلب، مشاهده شد که آنان به‌طور معمول در زندگی، تجربه انکار مادری را نداشتند. آنان همواره مسئولیت مادری را پذیرفته و از مادر بودن خود راضی هستند. بیوه‌های شاد استقلال‌طلب عموماً مادر بودن را برای خود به‌عنوان یک فرصت تلقی می‌کنند. همچنان که ذکر شد، آزاده که خود را با هویت مادر مجرد معرفی می‌کند، اعتقاد دارد که برای او مادر مجرد بودن یک استراتژی برای زندگی در جامعه است. او علی‌رغم اینکه مشکلات سرپرستی از فرزند را بدیهی می‌داند ولی هرگز به انکار مادری فکر نکرده است. و مادر بودن را برای خود یک نقطه قوت می‌داند. شایان‌ذکر است که برای بیوه‌های شاد استقلال‌طلب برخوردار از حمایت‌های خانواده و دوستان به‌نوعی دستمایه اولیه برای رسیدن به استقلال محسوب می‌شود. رؤیا در این باره می‌گوید:

«درسته که من تونستم روی پای خودم بایستم و زندگی نسبتاً آرومی داشته باشم ولی واقعیت آینه که اگر حمایت‌های مادرم که سال‌ها خون‌هاش رو در اختیار من گذاشت و همه جوره ازم حمایت کرد، نبود و دوستانم که از نظر روحی پشتیبانم بودن، نبودن؛ من نمی‌تونستم به استقلال برسم و از بچه‌هام حمایت کنم.» آزاده هم معتقد است که حمایت‌های خانواده و پشتیبانی عاطفی دوستان، دستمایه اولیه او برای رسیدن به استقلال و پیشرفت زندگی خود و فرزندش است.»

- بیوه‌های شاد مقاوم

«بیوه‌های شاد مقاوم» در موقعیت زن همسر از دست‌داده، تثبیت شده‌اند و به دلیل دسترسی به منابع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از موقعیتی که در آن قرار دارند، راضی هستند. آنان عمدتاً هویت خود را با فعالیت در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی تعریف می‌کنند. بیوه‌های شاد مقاوم تمایل زیادی به کسب درآمد و دسترسی هرچه بیشتر به منابع اقتصادی دارند. بیوه‌های مقاوم عموماً به دلیل فشاری که ناشی از تحمل مسئولیت زندگی است، در ادواری از زندگی خود از داشتن فرزند احساس پشیمانی داشتند؛ یا به‌نوعی این حس را تجربه کرده‌اند. پروین معتقد است که:

«اگر فرزندم را به دنیا نمی‌آوردم برای خود او هم بهتر بود و درگیر مشکلات زندگی نمی‌شد. خوب من وقتی همسرم فوت شد دوست نداشتم رو کمک کسی حساب کنم می‌تونم بگم که بیشتر کمک کردم تا کمک بگیرم و از طرفی در تهران تنها بودم. نه خانواده‌ام کنارم بودن؛ نه دوست صمیمی داشتم. همین باعث شد که تمام مسئولیت رو به دوش بگیرم و تمام تلاشم رو برای پیشرفت خودم بکنم. خوب با این وصف بچه‌ام هم خیلی اذیت شد.»

شایان‌ذکر است که این نوع از احساسات به معنی عدم علاقه به فرزند یا دل‌زدگی از او نیست؛ بلکه بیشتر نشان‌گر گرانباری مسئولیت زنان مقاوم است. به نظر می‌رسد بیوه‌های مقاومی که دارای فرزند نیستند، از این بابت نگران نبوده و داشتن فرزند اولویت زندگی آنان نیست. شمیم در این زمینه می‌گوید که:

«نداشتن فرزند برایم مهم نیست» در مجموع می‌توان گفت که داشتن فرزند نقش چندانی در هویت این زنان و احساس موفقیت آنان ندارد. منیژه در این مورد می‌گوید: «من نمی‌توانستم روی حمایت‌های خانواده‌ام حساب کنم؛ چون به‌رحال آن‌ها هم مشکلات و دغدغه‌های خودشون رو در زندگی دارن. من باید مسئولیت زندگی خودم و بچه‌هام رو بر عهده می‌گرفتم. این کار رو کردم و بچه‌هام رو خیلی دوست دارم از اینکه هستن خوشحالم ولی در مواردی از سنگینی مسئولیت خسته میشم و به خودم میگم کاشکی بچه‌دار نشده بودم.»

منیژه روابط دوستانه چندانی ندارد و معتقد است که روابط دوستانه نیاز به فرصت دارد. او معتقد است که فرصت کافی برای این نوع روابط ندارد. این زنان غالباً به دلیل احساس مسئولیت در برابر فرزند و حفظ امنیت و آرامش او تمایلی به ازدواج مجدد نداشتند. این امر در بین زنانی که فرزند دختر داشتند بیشتر مشهود بود. این گروه از مشارکت‌کنندگان در پژوهش، همگی ساکن منطقه عباس‌آباد بودند.

- بیوه‌های غمگین (ناراضی)

این گروه از زنان همسر از دست‌داده به‌نوعی در نقطه مقابل بیوه‌های شاد قرار می‌گیرند و دربرگیرنده زنانی است که پس از فقدان همسر در شرایط عزاداری و اندوه از دست دادن همسر (بر اثر طلاق یا فوت) باقی مانده‌اند. آنان از مرحله عزاداری و اندوه گذر نکرده‌اند یا گمان می‌کنند باید در این مرحله باقی بمانند. بیوه‌های غمگین هویت خود را در سوگواری و باقی ماندن در اندوه ناشی از فقدان همسر یا احساس برجاماندگی ناشی از طلاق بازتعریف می‌کنند. مشارکت‌کنندگانی که در این پژوهش در گروه بیوه‌های غمگین طبقه‌بندی شدند، در مجموع دسترسی کمتری به منابع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی داشتند و در رده‌های سنی بالاتری قرار داشتند. عمدتاً زنانی که در این پژوهش در گروه بیوه‌های غمگین طبقه‌بندی شدند، ساکن منطقه افسریه بودند.

بیوه‌های غمگین خود را در نقش زن و مادر قربانی شده، می‌بینند. آنان عمده‌ترین تعابیری که از خود دارند را در شرح فداکاری‌ها و ازجان‌گذشتگی‌های خود برای

فرزندان و همسرشان ارائه می‌کنند. آنان بر این باورند که این فداکاری‌ها موجب عدم توجه و نادیده گرفتن خواسته‌های شخصی‌شان شده است. آنان در بیان تاریخچه زندگی خود، عموماً تعبیر «عمر ازدست‌رفته» را ارائه می‌کنند. آنچه که در بین این گروه از زنان مشهود است، احساس عدم دریافت نتیجه از فداکاری‌ها و از خود گذشتگی‌هایشان در زندگی نسبت به همسر و فرزندان‌شان است. بتول معتقد است که:

«من همه زندگیم رو گذاشتم برای بزرگ کردن بچه‌ها اما نتونستم بچه‌هام رو به جایی برسونم چون سواد کم بود. درآمد کم بود، نتونستم." اشرف که از همسر خود طلاق گرفته، می‌گوید، "من یک حسرت و افسوس نسبت به عمری که تباه شد، دارم. من همیشه خودم رو رزمنده‌ای تصور کردم که از میدان برگشتم سر و لباسم پاره و خاکیه با غنیمت‌های شکسته.»

بیوه‌های غمگین به دلیل عدم برخورداري از حمایت خانواده نخستین و نیز عدم دسترسی به منابع اقتصادی و فرهنگی، توان برنامه‌ریزی چندانی برای آینده خود و فرزندان‌شان ندارند. نگاه آنان به آینده خود و فرزندان‌شان بیشتر جبرگرایانه و تقدیرگرایانه است. بیوه‌های غمگینی که در رده‌های سنی بالاتر قرار دارند. عمدتاً از موقعیت فرزندان خود در زندگی رضایت ندارند. تلقی بیوه‌های غمگین از ازدواج مجدد بیشتر نوعی جفا و نامهربانی در حق فرزندان و همسر سابق آنان است. فاطمه در مورد ازدواج می‌گوید:

«من اصلاً تو این مدت به ازدواج فکر نکردم. خدا یکی شوهر یکی. از فکر کردنش هم خوشم نمیاد. دوست ندارم بچه‌هامو با ازدواجم اذیت کنم. اگر قسمتم بود شوهر داشته باشم اولی زنده می‌موند.»

مادری در این تیپ از زنان، عنصری محوری در تعریف هویت آنان است. به نظر می‌رسد که برخوردار نبودن از حمایت‌های عاطفی و اقتصادی خانواده و نداشتن ارتباط دوستانه عمیق و پایدار و در نتیجه فقدان حمایت‌های اجتماعی؛ موجب می‌شود تا این گروه از زنان همسر از دست‌داده، زندگی را با امید برخورداري از حمایت‌های جانبی

فرزندان در آینده، سپری کنند. امیدی که غالباً به دلیل سیر طبیعی زندگی فرزندان تحقق نمی‌یابد و موجب تشدید احساس اندوه و برجاماندگی در دوران سالمندی آنان می‌شود.

- بیوه‌های سرگردان

این گروه از زنان همسر از دست‌داده را زنانی تشکیل می‌دهند که بعد از خروج از موقعیت زن متأهل و سپری کردن دوران اندوه و سوگواری ناشی از فقدان همسر در موقعیت زن همسر از دست‌داده، به ثبات هویتی دست نیافته‌اند. آنان نوعی از سرگردانی و بی‌ثباتی ناشی از تغییر موقعیت را تجربه می‌کنند. شاید در این گروه بیش از هر گروه دیگری بتوان هویت زن همسر از دست‌داده را به‌مثابه یک هویت موقعیتی مشاهده کرد. مشارکت‌کنندگانی که در این پژوهش در گروه بیوه‌های سرگردان قرار گرفتند، غالباً یا دارای خانواده‌های نامنسجم بودند. آنان درگیر تعارضات شدید با خانواده خود بودند. این شرایط منجر به عدم برخورداری از حمایت اقتصادی یا عاطفی از سوی اعضای خانواده نخستین می‌شد. در صورت وجود ارتباط با خانواده نخستین، این ارتباط بسیار ضعیف، منقطع و محدود بود.

همچنین این گروه از زنان همسر از دست‌داده روابط دوستانه عمیق و پایداری ندارند و روابط دوستانه آنان گسترده و ناپایدار است. از این رو آنان حمایت اجتماعی و عاطفی کافی و پایدار از سوی دوستان دریافت نمی‌کنند. در مجموع بیوه‌های سرگردان بیشتر جویای حمایت عاطفی-اقتصادی از سوی مردانی که با آنان ارتباط برقرار می‌کنند، هستند. بیوه‌های سرگردان پس از سپری کردن دوران اندوه و سوگواری ناشی از فقدان همسر و جایگزین شدن در موقعیت زن همسر از دست‌داده - بسته به موقعیتی که در آن قرار می‌گیرند، با ویژگی مادری به نحو متفاوتی برخورد می‌کنند. آنان زمانی به‌شدت درگیر احساس مادرانه می‌شوند و زمانی آن را انکار می‌کنند. آنان به‌نوعی درگیر تعارض درباره «مادر بودن» هستند و غالباً درحالی‌که نسبت به فرزندان خود

احساس مادری دارند؛ مادر بودن را انکار کرده و فرزند/فرزندان را ترک می‌کنند. در بسیاری از موارد آنان سرپرستی فرزند را به پدر واگذار می‌کنند. آنان درباره فرزند، رفتارهای دوگانه‌ای از خود بروز می‌دهند. برای مدتی فرزند را تحت سرپرستی خود می‌گیرند. سپس او را به پدر بازمی‌گردانند و دوباره با احساس گناه برای پس گرفتن فرزند با همسر سابق خود می‌جنگند. بسیاری از آنان از انکار مادری خشنود نبوده و معمولاً از احساس گناه ناشی از ترک فرزند، رنج می‌کشند. در مواردی ادامه زندگی با این احساس گناه برای آنان میسر نیست و پس از مدتی مجدداً سرپرستی فرزند را بر عهده می‌گیرند. همچنین در بین این گروه از زنان، دیده می‌شود که در همان حال که سرپرستی فرزند را بر عهده دارند، گمان می‌برند که حضور او مانع ازدواج مجدد آنان است و از این بابت احساس ناخرسندی دارند. الهام در این مورد می‌گوید:

«یک خلایق دارم. جلوی دخترم همیشه شرمندهام. دوست دارم درون خودم رو پرکنم؛ چون من تنه‌اش گذاشتم. من نمی‌تونستم با شوهرم ادامه بدم. اگر ادامه می‌دادم خودکشی می‌کردم. احساس می‌کنم بچه‌ام زمانی که می‌رفته مدرسه زن بابا داشته. زن باباش هیچ وقت بهش صبحونه نداده. ناهار نداده. احساس می‌کنم نبودم تو زندگیش. الان می‌خوام خیلی باشم.»

بیوه‌های سرگردان عموماً تمایل به ازدواج مجدد دارند و غالباً تصور می‌کنند که در صورت ازدواج، همسر آنان می‌تواند نقش جایگزین پدر را برای فرزندانشان ایفا کند. بیوه‌هایی که در این پژوهش در گروه بیوه‌های سرگردان قرار دارند، در مقایسه با سایر زنان جوان‌تر بوده و در رده‌های سنی پایین‌تری قرار داشتند.

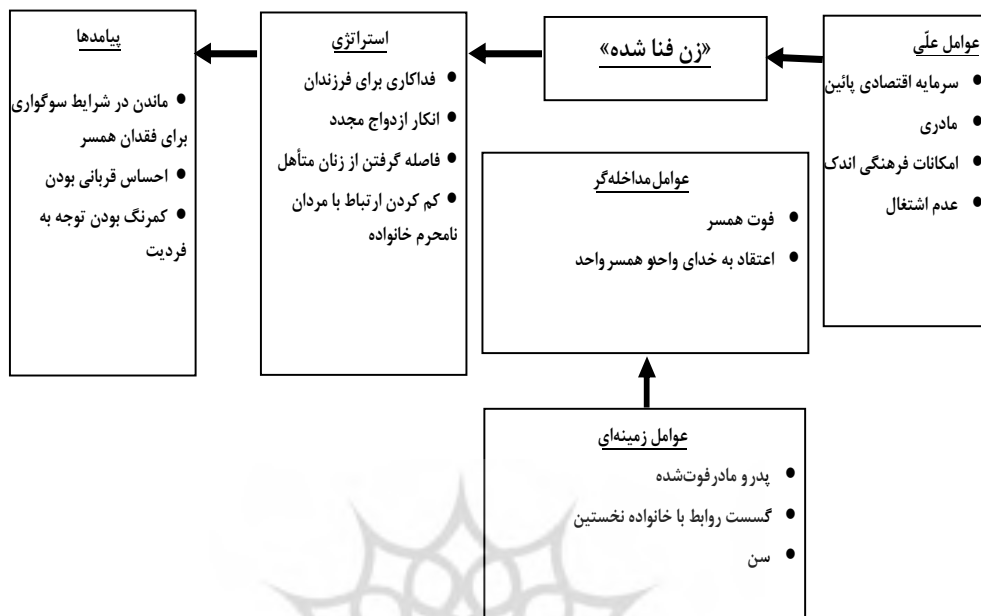
الگوهای پارادایمی

با انجام کدگذاری محوری و با توجه به مقوله‌ها و زیرمقوله‌های ذکرشده در بالا، پنج پارادایم هویتی شناسایی شد که می‌توان آن را به صورت یک طیف در نظر گرفت.

در یک‌سوی طیف می‌توان پارادایم «زن فنا شده» را با عدم توانایی بازتعریف هویت مادرانه جدید بر اساس موقعیت زن همسر از دست‌داده، و در سوی دیگر آن زن مستقل با توان بالا برای رسیدن به ثبات هویتی و بازتعریف هویت مادرانه جدید بر اساس موقعیت زن همسر از دست‌داده، جای گرفته است. در این طیف تغییر در عاملیت و امکان دسترسی به منابع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و همچنین برخورداری از حمایت اجتماعی (خانواده و شبکه روابط دوستانه)، قابل مشاهده است.

- زن فنا شده

این دسته از زنان «همسر از دست‌داده» به دلیل عدم دسترسی به منابع اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و در اختیار نداشتن حمایت‌های اجتماعی (خانواده و شبکه روابط دوستانه)، هویت خود را در فنا شدن برای فرزندان بازتعریف می‌کنند. آنان به دنبال دستیابی به پشتوانه حمایتی فرزندان در آینده بوده و در نقش قربانی باقی می‌مانند. تلقی زن فنا شده از هویت مادری، عمدتاً در قالب وظایف سنتی مادر است. او در شرایط فقدان همسر، توان بازتعریف هویت جدید مادر مجرد را برای خود ندارد. او در هویت زنی که همچنان در اندوه از دست دادن پدر خانواده سوگواری می‌کند، باقی می‌ماند. زن فنا شده ازدواج مجدد را به دلیل احساس دلسوزی برای فرزندان و نیز وفاداری برای همسر فوت‌شده (یا همسری که او را طلاق داده است)، انکار می‌کند. او با شبکه روابط اجتماعی دوستانه یا خانوادگی مرتبط نیست. مادری و رابطه با فرزندان مهم‌ترین رکن زندگی این زنان است. از این رو می‌توان آنان را مادران فنا شده نیز نامید.

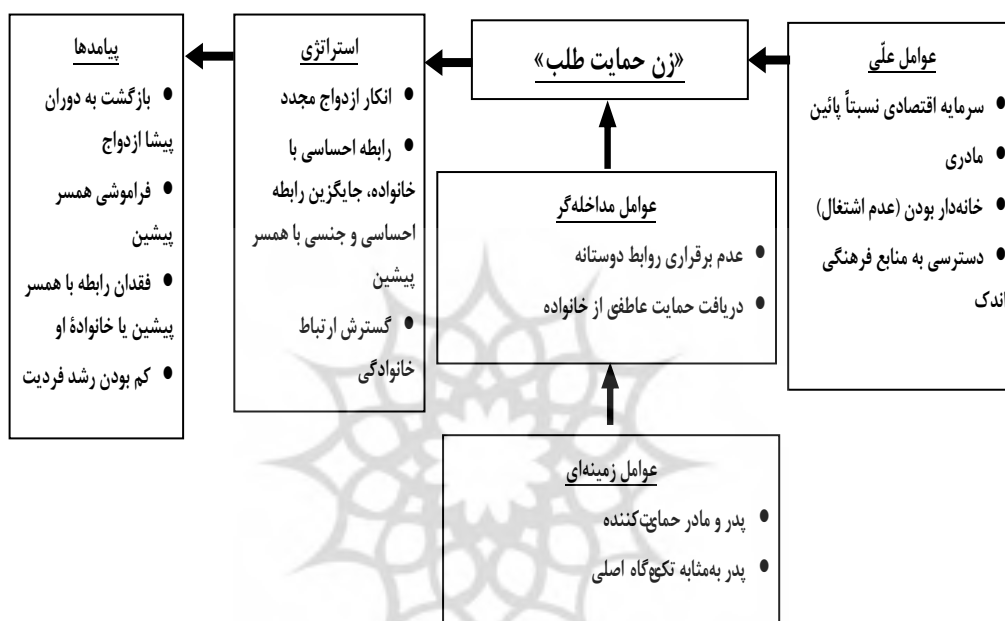


- زن حمایت طلب

این دسته از زنان «همسر از دست داده» موقعیت مادر فاقد همسر را پذیرفته‌اند ولی به دلیل عدم دسترسی به منابع فرهنگی و اقتصادی، برای حمایت از فرزندان و گذران زندگی روزمره خود و فرزندانشان به دنبال کسب حمایت از خانواده نخستین خود هستند. این هویت در پی بلوغ فرزندان، در حمایت‌طلبی از آنان هم تداوم می‌یابد. «زن حمایت‌طلب» هویت مادری خود را در کنار تمایل به عضویت مجدد در خانواده نخستین و برخورداری از مزایای این عضویت، حفظ می‌کند. این گرایش نوعی استراتژی برای دریافت حمایت بی‌قید و شرط از جانب خانواده نخستین است.

زنان حمایت‌طلب، تمایلی به برقراری روابط دوستانه و برخورداری از حمایت‌های عاطفی ناشی از این روابط ندارد. گزینه ارتباطی آنان محدود به خانواده و فرزندان می‌شود. زنان حمایت‌طلب عمدتاً تمایلی به ازدواج مجدد ندارند و برخورداری از حمایت خانواده و فرزندان را برای ادامه زندگی خود کافی تلقی می‌کنند. این گروه از

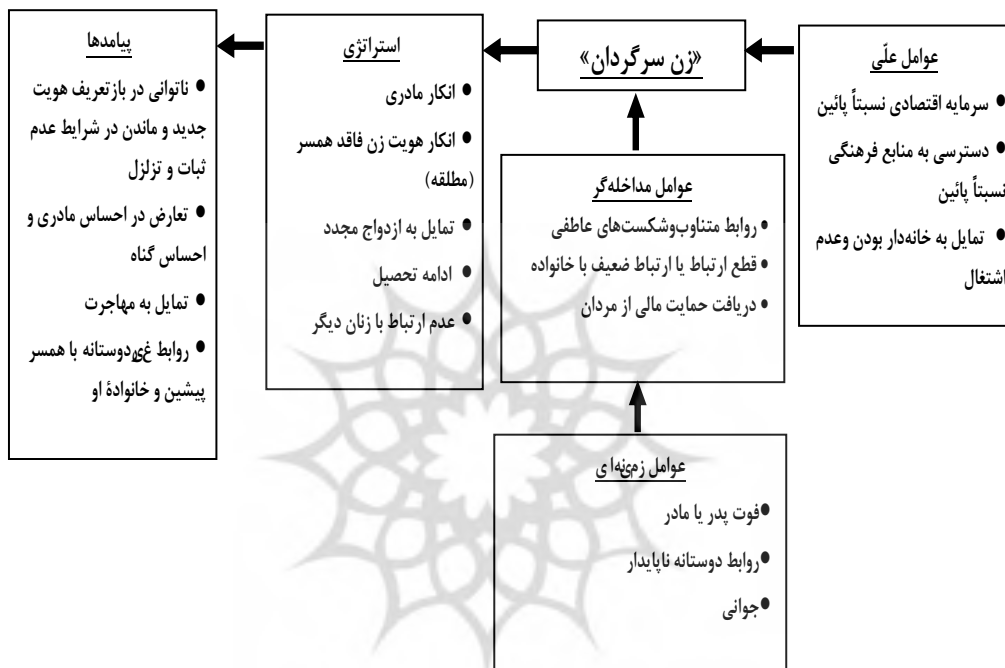
زنان همسر از دست‌داده از حمایت گروه دوستان برخوردار نیستند. فرزندان در زندگی این زنان از چنان اهمیتی برخوردارند که می‌توان آنان را «مادران حمایت‌طلب» نیز نامید.



- زن سرگردان

این دسته از زنان در موقعیت «زن همسر از دست‌داده» تثبیت نشده و بر اساس موقعیتی که در آن قرار می‌گیرند هویت مادرانه خود را می‌پذیرند و یا آن را انکار می‌کنند. «زن سرگردان» در جریان انکار و پذیرش هویت مادرانه، درگیر احساس گناه می‌شود. هویت «زن سرگردان» در واقع هویتی موقعیتی است. زنان سرگردان روابط محدود و بسته به موقعیت با خانواده و دوستان دارند که سبب می‌شود تا برخوردار از حمایت‌های خانواده و دوستان هم به‌صورت متناوب و برحسب نیاز باشد. برای زنان سرگردان دریافت حمایت عاطفی و اقتصادی از مردانی که با آنان ارتباط برقرار

می‌کنند مطلوب‌تر است. آنان با گروه دوستان و یا خانواده در پیوند پایدار نیستند. زنان سرگردان ممکن است سرپرستی فرزند را به همسر خود باز پس داده و علی‌رغم احساس گناه، یا فشار محیطی در تلاش برای زندگی جدید برآیند.

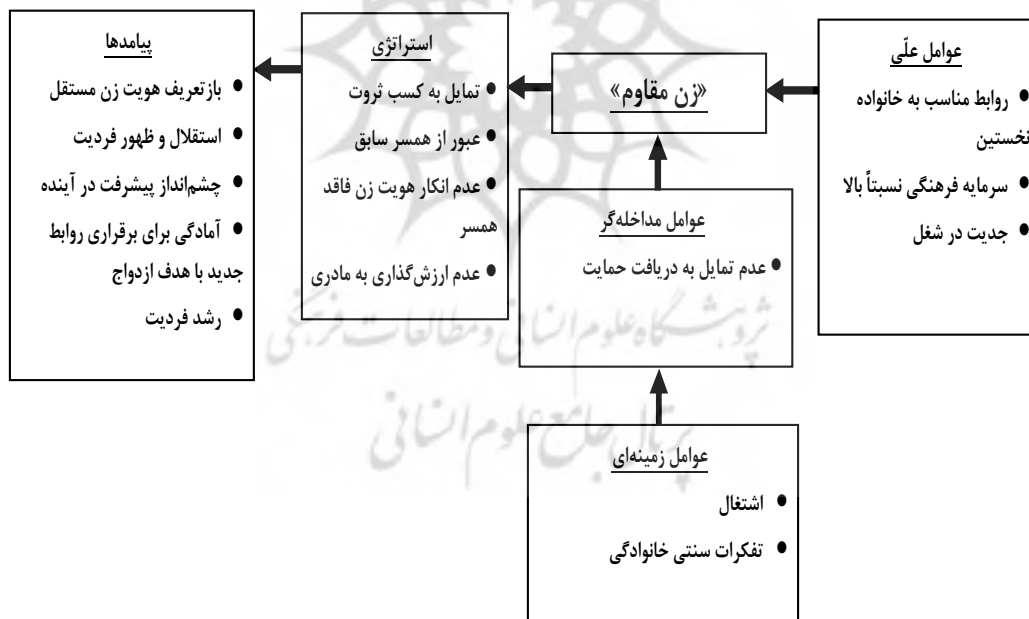


- زن مقاوم

این گروه از زنان، موقعیت «زن همسر از دست‌داده» را پذیرفته و هویت مادرانه خود را انکار نمی‌کنند. اما نکته مهم آن است که مادری برای این زنان مسئولیتی در کنار سایر مسئولیت‌های اجتماعی و اقتصادی بوده و از اولویت برخوردار نیست. برای زن مقاوم، پس از فقدان یا ترک همسر، مادر بودن اولویت اول نیست و دستیابی به پیشرفت‌های اقتصادی و اجتماعی و نیز تثبیت شدن در موقعیت «زن موفق» در عرصه‌های اجتماعی اقتصادی از اولویت بیشتری برخوردار است. بدان دلیل که «زن

مقاوم» تمایل یا امکانی برای دریافت حمایت از خانواده نخستین ندارد و حتی در مواردی نقش حامی برای خانواده نخستین را هم ایفا می‌کند.

برای زن مقاوم برقراری روابط اجتماعی که منجر به برخوردارگی از حمایت اجتماعی می‌شود، چندان اهمیتی ندارد. او بیشتر از ایفای نقش‌های مادری در قالب زن مقاوم و سخت‌کوشی که ممکن است یکی از نقش‌های او مادری باشد، ظاهر می‌شود. این دسته از زنان ممکن است به ازدواج مجدد بیندیشند اما این امر هم برای آنان از اولویت برخوردار نیست. اگر آن‌ها سرپرستی فرزند خود را به پدر، واگذارند به دلیل تمایل به غرق شدن هر چه بیشتر در نقش‌های اجتماعی و اقتصادی است. این گروه از زنان نشانی از احساس گناه در واگذاری سرپرستی فرزند به پدر یا خانواده پدری ندارند.



- زن مستقل

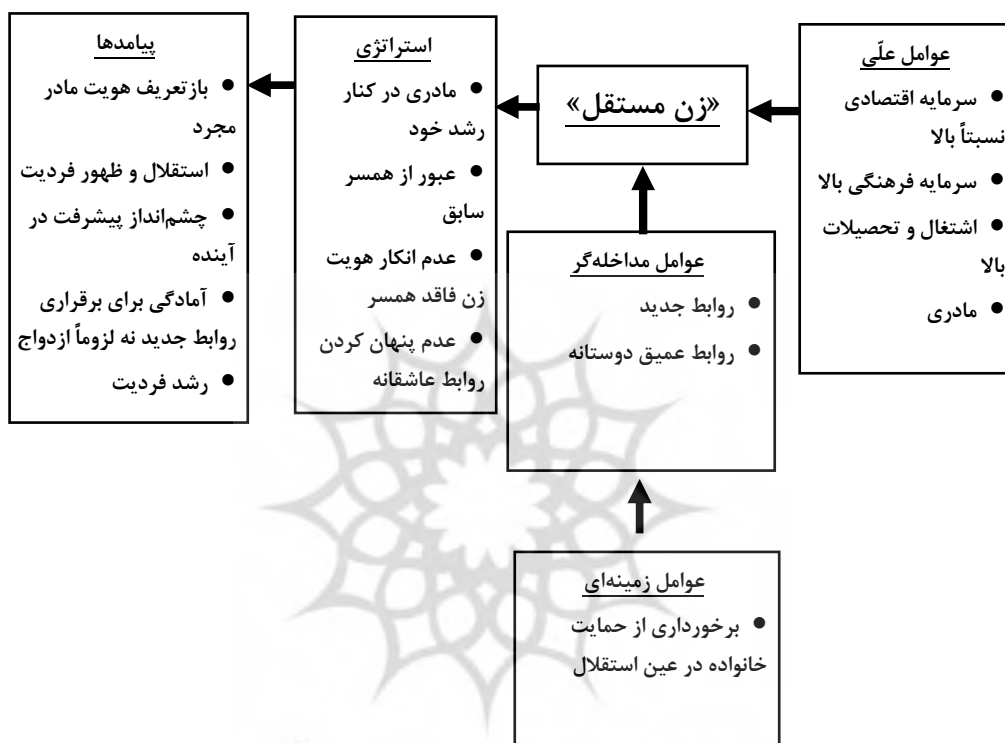
در این پژوهش «زنان مستقل» در کنار «زنان مقاوم» از نظر در اختیار داشتن منابع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در بالاترین رده‌هایی که زنان می‌توانند به آن برسند، قرار دارند. «زنان مستقل» برخلاف «زنان مقاوم» کاملاً در موقعیت مادر فاقد همسر (مادر مجرد) تثبیت شده‌اند. آنان هویت خود را به‌عنوان مادر مجرد بازتعریف می‌کنند. این گروه همچنین برخلاف «زنان مقاوم» تا حدودی از حمایت مادی و غیرمادی خانواده نخستین خود نیز برخوردارند. آنان به شبکه ارتباط عمیق دوستانه، مرتبط هستند و از حمایت عاطفی-روانی خوبی از طرف دوستان خود برخوردار باشند. درعین حال «زنان مستقل» همانند «زنان مقاوم» شخصاً به منابع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مناسبی دسترسی دارند.

نکته مهم آن است که برای این زنان «مادر بودن» به‌مثابه قدرت تلقی شده و می‌توان گفت که معمولاً حتی از ایفای نقش‌های اجتماعی، مهم‌تر تلقی می‌شود. حمایت خانواده نخستین به آنان اجازه می‌دهد که برای ارتقای شرایط خود و فرزند/فرزندان برنامه‌ریزی کنند. مادری برای آنان حصار تن نیست. این گروه از زنان علی‌رغم دریافت توجه از سوی مردان، معمولاً در پی ازدواج مجدد نیستند. اگر آنان به ازدواج بیندیشند احتمالاً به دلیل تمایل به داشتن فرزند است.

بر اساس کدگذاری گزینشی می‌توان گفت که هیچ‌یک از این پنج پارادایم در هر دو منطقه مسلط نیست. با توجه به سن و منطقه محل زندگی زنان مشارکت‌کننده، می‌توان گفت در بین زنان ساکن محله افسریه در محدوده سنی بالای ۶۵ سال، هویت «مادر فناشده» مسلط است اما زنان جوان‌تر معمولاً در قالب هویت «زن حمایت‌طلب» و «زن سرگردان» به‌طور توأمان مشاهده می‌شوند. در محله عباس‌آباد در بین زنان مسن‌تر،

۱- زنی که هویت همسر ازدست‌دادگی و مادری خود را پذیرفته و آن را انکار نمی‌کند. این زنان در جامعه خود را با این هویت تعریف می‌کنند. علی‌رغم رشد تحصیلی و شغلی، آنان مادری را بسیار مهم تلقی می‌کنند.

هویت «زن حمایت‌طلب» مسلط بود اما با جوان‌تر شدن زنان و افزایش تحصیلات و دسترسی آنان به منابع قدرت، هویت‌های «زن مقاوم» و «زن مستقل» قابل مشاهده است.



جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

با تعمق در الگوواره‌های این پژوهش، می‌توان نتیجه گرفت که هویت مادری برای «زنان همسر از دست‌داده» به‌زعم جامعه‌شناسان کلاسیک صرفاً دربرگیرنده ابعاد فیزیولوژیک و جسمانی نیست که پس از فوت همسر همچنان با رویه سابق ادامه یابد؛ بلکه یک برساخت اجتماعی است که تحت تأثیر شرایط اجتماعی-اقتصادی زنان است. به تعبیر گیدنز فرد با قرارگرفتن در شرایط مختلف و در موقعیت حوادث و

اتفاقات ناگوار زندگی، توان بازتعریف هویت خود را دارد. در واقع هویت فرد، بازتابی از زندگی‌نامه او است.

زنان مشارکت‌کننده در این پژوهش، در جریان زندگی خود و تحت تأثیر منابع و امکاناتی که در اختیار داشتند به بازتعریف هویت زنانه- مادرانه خود پرداختند. در واقع هویت مادرانه «زنان همسر از دست‌داده» تحت تأثیر موقعیتی که در آن قرار می‌گیرند، بازتولید می‌شود. هیچ‌یک از زنان مشارکت‌کننده در این پژوهش که صاحب فرزند بودند، از مادر بودن ناراضی نبودند. آنان علی‌رغم مشکلات و مسئولیت‌هایی که مادر بودن برای آنان به همراه داشت، از داشتن فرزند خشنود بودند. از نظر زنان مشارکت‌کننده در این پژوهش - بسته به موقعیتی که در آن قرار داشتند، مادری فرصت‌هایی برای دریافت حمایت عاطفی، اقتصادی و یا حتی احساس قدرت برای حضور در عرصه‌های اجتماعی به همراه داشت.

تجربه زیسته مشارکت‌کنندگان در این پژوهش به نوعی دیدگاه دویچ که مادری را نوعی امکان برای رسیدن به کمال برای زن تلقی می‌شود، را تأیید می‌کند. شاید به‌طور کلی بتوان گفت که مشابه ایده جنکینز نوعی از شکل‌گیری هویت جمعی مادری - حداقل در سه یا چهار پارادایم - مشاهده می‌شود. به عبارت دیگر برای این گروه از زنان برخورداری از حمایت‌های اجتماعی در شکل‌گیری هویت مادر مجرد، تأثیرگذار است. از سویی دیگر مادر بودن برای زنان همسر از دست‌داده می‌تواند به‌مثابه فرصتی برای دریافت حمایت اجتماعی بیشتر تلقی شود. شایان‌ذکر است که در این پژوهش زنان فنا شده و حمایت‌طلب عمدتاً در محله افسریه سکونت داشتند و زنان مستقل و مقاوم اغلب ساکن منطقه عباس‌آباد بودند.

زنان سرگردان در هردو محله مشاهده شدند. اما زنان سرگردانی که در محله افسریه ساکن بودند، تمایل به مهاجرت به محلات فرادست‌تر داشتند. تعمق در محل سکونت زنان همسر از دست‌داده و الگوهای پارادایمی شناسایی شده در این پژوهش، دیدگاه لوفور که هویت را تحت تأثیر مکان می‌داند را مورد تأیید قرار می‌دهد. نکته

بسیار مهم آن است که عمده حمایت دریافتی زنان همسر از دست‌داده از سوی خانواده نخستین و احتمالاً گروه‌های دوستی و همکاران است. لازم است حمایت‌های رسمی در این باره افزایش یابد.

پیشنهادها

- افزایش سطح خدمات اجتماعی از قبیل ایجاد امکانات خوداشتغالی، تسهیلات مالی برای راه‌اندازی کسب‌وکارهای خرد و خدمات مشاوره‌ای برای دستیابی زنان همسر از دست‌داده غیر شاغل، به منابع اقتصادی و اجتماعی.
- ایجاد بستری برای افزایش سطح روابط اجتماعی زنان همسر از دست‌داده، به‌ویژه گروهی که از حمایت اجتماعی کمتری برخوردار هستند.
- فراهم آوردن امکانات مهارت‌آموزی برای زنان همسر از دست‌داده کم‌سواد برای دستیابی به مهارت کسب درآمد و استقلال مالی
- سیاست‌گذاری برای افزایش سطح آگاهی افراد جامعه در مورد مشکلات اجتماعی زنان همسر از دست‌داده
- سیاست‌گذاری برای برخورداری زنان همسر از دست‌داده غیرشاغل و فرزندان آنان از بیمه‌های تأمین اجتماعی با هدف افزایش احساس امنیت اقتصادی و اجتماعی
- برقراری تسهیلات حمایتی ویژه برای زنان همسر از دست‌داده شاغل به‌عنوان سرپرستان خانوار
- ایجاد بستری برای برخورداری زنان همسر از دست‌داده به‌ویژه جوان از خدمات مشاوره‌ای و حمایتی برای غلبه بر تعارضات روحی و آمادگی برای حضور در عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی.

منابع

- ابوت، پاملا و والاس، کلر. (۱۳۹۸)، *جامعه‌شناسی زنان*، ترجمه: منیژه نجم عراقی، تهران: نشر نی، چاپ سوم.
- ازکیا، مصطفی و ایمانی جاجرمی، حسین. (۱۳۹۰)، *روش‌های کاربردی تحقیق*، تهران: انتشارات کیهان.
- اشتراوس، آنسلم و کوربین، جولیت. (۱۳۸۵)، *اصول روش تحقیق - کیفی: نظریه مبانی رویه‌ها و شیوه‌ها*، ترجمه: بیوک محمدی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- جنکینز، ریچارد. (۱۳۹۶)، *هویت اجتماعی*، ترجمه: نازنین میرزاییگی، تهران: نشر مرکز، چاپ اول.
- خسروان، شهلا؛ صالحی، شایسته؛ احمدی، فضل‌الله و منصوریان، محمدرضا. (۱۳۹۲)، «تجربه زنان بیوه سرپرست خانواده از تغییر نقش»، *مجله تحقیقات کیفی در سلامت*، سال دوم، شماره ۱: ۶۲-۷۵.
- دویوار، سیمون. (۱۳۸۵)، *جنس دوم*، ترجمه: قاسم صنعوی، تهران: انتشارات توس، چاپ هفتم.
- ذکایی، محمد سعید و قاراخانی، معصومه. (۱۳۸۶)، «دختران جوان و تجربه زنانگی (مطالعه موردی در میان دختران دبیرستانی شهر تهران)»، *مجله زن در توسعه و سیاست*، دوره پنجم، شماره ۱: ۵۹-۸۲.
- علیرضائزاد، سهیلا. (۱۳۹۶)، *اصول اخلاقی در پژوهش‌های اجتماعی*، گرمسار: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی، چاپ اول.
- غیاثوند، احمد و عرب خراسانی، سمیه. (۱۳۹۶)، «درک معنا و تجربه مادرانه از جدایی: مطالعه‌ای پدیدارشناسی»، *فصلنامه علوم اجتماعی*، دوره ۲۵، شماره ۸۰: ۸۹-۱۰۸.
- فریدان، بتی. (۱۳۹۴)، *رازوری زنانه*، ترجمه: فاطمه صادقی، تهران: نشر نگاه معاصر، چاپ دوم.
- کاستلز، مانوئل. (۱۳۸۹)، *عصر اطلاعات قدرت هویت*، ترجمه: حسن چاوشیان، تهران: انتشارات طرح نو، چاپ ششم.
- کرمانی، مهدی؛ مظلوم خراسانی، محمد؛ بهروان، حسین و نوغانی، محسن. (۱۳۹۲)، «عوامل مؤثر بر توانمندی زنان سرپرست خانوار»، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، دوره چهاردهم، شماره ۳، ۱۱۶-۱۴۸.
- گیدنز، آنتونی. (۱۳۷۸)، *جامعه‌شناسی*، ترجمه: منوچهر صبوری، تهران: نشر نی، چاپ هفتم.

- گیدنز، آنتونی. (۱۳۸۷). *تجدد و تشخیص جامعه و هویت شخصی در عصر جدید*، ترجمه: ناصر موفقیان، تهران: نشر نی، چاپ پنجم.

- میرمحمدرضایی، سیده زهرا و ساروخانی، باقر. (۱۳۹۵). «نقش جهانی شدن در تغییرات دو دهه اخیر خانواده ایرانی»، *فصلنامه فرهنگی- تربیتی زنان و خانواده*، سال ۱۳، شماره ۴۴: ۱۳۱-۱۶۴.

- همتی، رضا و کریمی، معصومه. (۱۳۹۷). «زنان مطلقه و تجربه سرپرستی خانوار (نمونه موردی زنان مطلقه سرپرست خانوار شهر فارس)»، *پژوهشنامه زنان*، سال ۹، شماره ۲، ۱۸۱-۲۱۱.

- Chakravarti, Uma. (2013). "Gender, Caste And Labour", *Economic And Political Weekly*: vol.30, No.36, pp2248-2256.
- Cheng Sim, Hew. (2003). *Women Workers, Migration And Family In Sarawak*, Routledge: Curzon.
- Evans, Martin. (2011). *Single Mothers In Malaysia, social Protection As An Exercise Of Definition In Search Of Solution*, Institute Of Development Studies, UK, pp 13-15.
- Ghosh, Shuvo. (2015). "Gender identity" *Developmental and Behavioral Articles*, Washington, DC: Georgetown University.
- Hoonard, Van Den. (2009). "Widower's strategies of self-representation during research interview", *Ageing and society*, Cambridge, vol.29, Issue 2, pp.257-276.
- Kotwal, Nidhi & Prabhaker, Bharti. (2009). "Problems Faced By Single Mothers", *social science journal*: Kamla raj, vol.21, Issue3, pp.197-204.
- Martin, C.L. & Dinella, L. (2001). *International Encyclopedia Of The Social & Behavioral sciences*. Wikipedia.